



درد سرهای داماد سرخانه

سیما فراهانی

تپش

سیما وقتی متوجه شد شوهرش پول اجاره خانه‌شان را از پدر او می‌گیرد، تصمیم به جدایی گرفت. یکسال با پارسا زندگی کرد و تازه متوجه شد پدرش هر ماه پول اجاره خانه را به حساب شوهرش واریز می‌کند. این موضوع آنقدر سیما را شوکه و ناراحت کرد که دادگاه خانواده تهران را به عنوان ایستگاه آخر زندگی مشترکش انتخاب کرد. او در مورد جزئیات زندگی‌اش به قاضی دادگاه گفت: دو سال پیش با پارسا آشنا شدم و پس از آشنایی کوتاه‌مدتمان به عقد یکدیگر درآمدیم و یکسال بعد از عقد هم زندگی مشترکمان آغاز شد. پارسا وضع مالی خوبی نداشت و در مدت یکسال نامزدی هم با کلی سختی توانست پول پیش اجاره یک خانه و جشن عروسی را جور کند. من هم چون عاشقش بودم این چیزها برایم اهمیتی نداشت و هیچ وقت به پول فکر نکردم. همیشه هم سعی می‌کردم مراعات کنم و توقع زیادی از زندگی‌مان نداشتم باشم. از همان روزهای اول هم یک خانه کوچک و قدیمی را برای زندگی‌مان انتخاب کردم تا پارسا بتواند پول اجاره را پرداخت کند. هیچ وقت سعی نکردم زیاده‌خواهی کنم و او را وادار به ولخرجی کنم. فکر می‌کردم با این کارهایم دارم از زندگی‌ام محافظت می‌کنم. اما همه چیز یک خیال خام بود. تصور می‌کردم شوهرم اگر بی پول است ولی حداقل روی پای خودش ایستاده و دستش پیش کسی دراز نیست. همین باعث دلگرمی من می‌شد. اما تازه پس از یکسال متوجه شدم همه تصوراتی که نسبت به شوهرم داشتم اشتباه بوده است. در این مدت یکسال پدرم هر ماه اجاره خانه‌مان را به حساب شوهرم واریز می‌کرده و من از آن بی خبر بودم. مرد زندگی من حتی پول اجاره یک خانه کوچک و قدیمی را ندارد و آن را از پدرم می‌گیرد. از

شنیدن این موضوع آنقدر شوکه شدم که به یکباره تمام عشقی که نسبت به شوهرم داشتم را از دست دادم. برایم قابل تحمل نیست که او آنقدر ضعیف باشد که از پدرنش پول ناچیز اجاره خانه را بگیرد و حرفی هم نزند. بیچاره پدرم در این مدت مجبور بوده هر ماه به حساب شوهرم پول واریز کند. این باعث شرمندگی و سرافکنندگی من شده است. از طرفی شوهرم در این مدت به من دروغ گفت و مساله‌ای به این مهمی را از من پنهان کرد. پدرم هم برای این که من شرمند نشوم حرفی نزد. حس می‌کنم شوهرم، داماد سرخانه است. برای همین به دادگاه خانواده آمده‌ام چون راهی جز جدایی و طلاق برایم باقی نمانده است.

در ادامه شوهر این زن نیز به قاضی گفت: آقای قاضی درآمد من خیلی کم است. این را همسر از همان روز اول هم می‌دانست. نمی‌توانستم پول اجاره خانه را پرداخت کنم. برای همین می‌خواستم در اطراف تهران خانه‌ای اجاره کنم. ولی یک روز پدرزنم پیشنهاد داد که همین جادر تهران خانه‌ای کوچک اجاره کنم و او خودش اجاره را بپردازد. اول قبول نکردم. ولی او گفت سیما در اطراف تهران نمی‌تواند زندگی کند. او گفت که این موضوع بین من و خودش می‌ماند و کسی از این جریان باخبر نمی‌شود. برای همین من هم علیرغم میل باطنی‌ام، پذیرفتم. فکر نمی‌کردم این مساله باعث از بین رفتن زندگی مشترکم شود. وقتی سیما موضوع را متوجه شد پدرزنم از من حمایت نکرد و سکوت کرد. همین مساله باعث شد که او بیشتر عصبانی شود.

در پایان نیز قاضی این زوج را به مرکز مشاوره خانواده فرستاد تا شاید مشکلشان حل شود.

پنهان کاری‌ها بالاخره فاش می‌شوند

سارا شقاقی، روان‌شناس در این باره می‌گوید: گاهی اوقات افراد به شریک زندگی خود، در مورد خودشان دروغ می‌گویند. ممکن است دلیلی اصلی این دروغ‌ها این باشد که آنها می‌ترسند طرف مقابل را از دست بدهند. وقتی زن یا مرد هنگام آغاز روابط تازه خود دروغ می‌گویند می‌خواهند نکات منفی شخصیتشان را پنهان کنند. برای همین می‌توان گفت ترسی که در ذهن این افراد نقش بسته، مسوول دروغ‌گویی آنهاست. اما زنان و مردان باید بدانند که بعدها بسیاری از مسائل در زندگی‌شان آشکار خواهد شد. در زندگی مشترک هیچ مساله‌ای پنهان نمی‌ماند. وقتی زن و مرد با هم در همه مسائل شریک می‌شوند، به مرور زمان پنهان کاری‌ها هم فاش می‌شود. آنها زمانی که دروغ می‌گویند به نوعی به آرامش موقتی و یک حس پیروزی دست می‌یابند. اما غافل از آن که یک دروغ، دروغ‌های دیگری را نیز به دنبال خود خواهد داشت و اگر روزی فاش شود ممکن است به نابودی یک زندگی منجر شود. زیرا طرف مقابل دیگر به او اعتماد نخواهد داشت. از بین رفتن اعتماد نیز یعنی از بین رفتن یک رابطه؛ بنابراین بهتر است زنان و مردان به خصوص در زندگی مشترک صادقانه برخورد کنند تا آینده‌شان دچار مشکل نشود.

کرد و گفت: «بعد از جدایی از همسر، چون دو دخترم را نیز من نگهداری می‌کردم با مشکل روبه‌رو شدم. تا این که نقشه سرقت‌ها به ذهنم رسید. به عنوان خدمتکار یا مستاجر وارد خانه‌ها می‌شدم و بعد از مدتی با شربت‌های مسموم سراغ صاحب‌خانه‌ها می‌رفتم. صاحب‌خانه‌هایی که سن زیادی داشتند و به تنهایی زندگی می‌کردند.» او ادامه داد: «آن شب سراغ پڑمان رفتم. پڑمان خیلی زود با خوردن شربت خوابید و اما هنوز پدر و پسرش بیدار بودند، برای آنها هم شربت بردم. آنها پس از خوردن شربت‌ها بی‌هوش شدند. بعد از آن هم نقشه سرقت را اجرا کردم و برای این که کسی متوجه حضور من نشود در را از پشت قفل کردم و از پنجره کوچکی که به حیاط خلوت منتهی می‌شد خارج شدم.»

زن جوان که به خاطر سرقت‌هایش دست به جنایت زده بود، به اتهام قتل عمد پیرمرد و نوه‌اش و سرقت‌های سریالی بازداشت شد.

می‌شد. این در حالی بود که در ادامه بررسی‌ها مشخص شد از خانه پژمان سرقت نیز صورت گرفته و همین مساله احتمال دست داشتن مینا در جنایات را پررنگ‌تر می‌کرد.

پرونده‌های سرقت

برای یافتن مینا، سراغ پرونده‌های سرقتی رفتیم که زنی به عنوان خدمتکار و پرستار وارد خانه‌ها شده و با بی‌هوش کردن صاحب‌خانه‌ها، اقدام به سرقت کرده بود. در بررسی‌ها با پنج مورد مواجه شدیم، در مطالعه پرونده‌ها به سرنخی رسیدیم. یکی از مالباخته‌ها عنوان کرده بود که مینا از دوستی در آرایشگاه زنانه صحبت به میان آورده بود.

سراغ آرایشگاه زنانه رفتیم و در نهایت مینا را که داخل آرایشگاه مخفی شده بود بازداشت کردیم. زن جوان در تحقیقات به قتل‌ها اعتراف

دعوایمان شد. آن شب قهر کردم و ساعتی بعد مینا برایم شربت آورد، دیگر نفهمیدم چه اتفاقی افتاد.

جست‌وجو برای زن جوان

اثبات حرف‌های پژمان، نیاز به تحقیق از مینا داشت. اما ما هیچ ردنشانی از مینا نداشتیم. با این احتمال که اگر مینا عامل قتل‌ها باشد، بی‌شک او سراغ افراد دیگری مانند پژمان که بنگاه‌دار بود می‌رفت. سراغ بنگاه‌هایی که در همسایگی بنگاه پژمان بودند رفتم. درست حدس زده بودم، بلاخره بعد از ساعات تلاش توانستم مشخصات کاملی از مینا را در فایل یکی از بنگاه‌ها بدست بیاورم. مشخصاتی از زنی ۳۲ ساله که به دنبال خانه‌ای برای خودش و دو دخترش می‌گشت.

همزمان پزشکی قانونی نیز علت مرگ نوه و پدر بزرگ را مسمومیت با داروی خواب‌آور اعلام کرد. پازل این جنایات کم‌کم داشت تکمیل